


Sociological study of the Separation between “Statutory Law” and “Social Life” in Iran`s Legal System

Rohollah Eslami

Ph.D Student in Political Sociology, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.


rohollah.eslami@atu.ac.ir

 0009-0005-5595-165X

Ardeshir Entezari

Associate Professor, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (Corresponding author).

entezari@atu.ac.ir

 0000-0000-0000-0000

Ghodratollah Rahmani

Assistant Professor, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

gh.rahmani@atu.ac.ir

 0000-0000-0000-0000

Mohammad Taghi Karami

Associate Professor, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

karami@atu.ac.ir

 0000-0000-0000-0000

Abstract

The importation of law and the creation of Modern legal system in Iran, the subject of this research, is one of the most important events in contemporary history because based on the sociology of law approach, social norms, including law, arise from social solidarity, and the sanction of the normative rules of law provided by the Society to the State as the agent of collective conscience. The Purpose of this article is finding an answer to the question of what is the theoretical foundation of the independence of the legal system separated from society? The method of critical examination of Durkheim's sociology of law revealed the result and steps of the answer in this way that ignoring the gradually emerging of social control rules has led to the monopoly of legal norms into statutory law, which along with the monopoly of sanctions to the State, the basis of the validity of legal norms has been transferred from the Society to the State, and this legal system that relies on the State can be established by importing legal norms from Europe. The discussion about the impossibility to import the legal norms in order to connect law with society, will be a step in realizing Articles 5 & 9 of “General policy of Iranian law system”.

Keywords: General policy, Law as Instrument, Modern Legal System, Modern State, Separation of State and Society.

مطالعه جامعه‌شناختی شکاف میان «قانون مصوب» و «زندگی اجتماعی» در نظام حقوق ایران^۱

روح‌الله اسلامی

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
rohollah.eslami@atu.ac.ir

0009-0005-5595-165X

اردشیر انتظاری

دانشیار جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
entezari@atu.ac.ir

0000-0000-0000-0000

قدرت‌الله رحمانی

دانشیار حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
gh.rahmani@atu.ac.ir

0000-0000-0000-0000

محمدتقی کرمی

دانشیار مطالعات زنان، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
karami@atu.ac.ir

0000-0000-0000-0000

چکیده

واردات قانون و ایجاد نظام حقوق جدید، موضوع این تحقیق، یکی از رویدادهای بسیار بااهمیت تاریخ ایران معاصر است؛ زیرا بر پایه رویکرد جامعه‌شناسی حقوق، هنجارهای اجتماعی و از جمله قانون برآمده از پیوندهای اجتماعی است و ضمانت اجرای قواعد هنجاری را جامعه به دولت چونان کارگزار وجدان جمعی سپرده است. یافتن پاسخی برای این پرسش که بنیاد نظری استقلال نظام حقوق منفک از جامعه چیست؟ هدف مقاله است و روش بررسی انتقادی رویکرد جامعه‌شناسی حقوق دورکیم، نتیجه و مراحل پاسخ را به این ترتیب آشکار کرد که ضمن نادیده گرفتن تدریجی بودن ایجاد قواعد نظارت اجتماعی، با انحصار حقوق در قانون همراه با انحصار ضمانت اجرای حقوق، مبنای اعتبار حقوق از جامعه به دولت منتقل شده و قانون وضعی به عنصر اصلی نظام حقوق تبدیل می‌شود و این نظام حقوق متکی به دولت را می‌توان به کمک واردات قانون وضعی از اروپا ایجاد و مستقر نمود. بحث درباره امتناع واردات قانون برای پیوند دادن حقوق با جامعه گامی در تحقق بند ۵ و بند ۹ «سیاست‌های کلی نظام قانون‌گذاری» خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: ابزار قانون، تمایز دولت و جامعه، دولت مدرن، سیاست‌های کلی، و نظام حقوق جدید.

شاپای الکترونیک: ۲۵۸۸-۶۵۵X / پژوهشکده تحقیقات راهبردی / فصلنامه علمی راهبرد اجتماعی فرهنگی

CC BY 4.0



doi 10.22034/SCS.2024.416841.1498

مسئولیت مقاله از نظر محتوای علمی و نظرهای مطرح‌شده در متن آن، به عهده نویسندگان و یا نویسنده مسئول مقاله می‌باشد و مورد تأیید / عدم تأیید صاحب امتیاز نشر به راهبرد اجتماعی فرهنگی نمی‌باشد.

۱. این یک مقاله دسترسی آزاد تحت مجوز به شرح زیر است:

CC BY-NC-ND (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

این مقاله برگرفته از رساله دکتری روح‌الله اسلامی با عنوان «تکوین نظام حقوق جدید در ایران» است.

مقدمه و بیان مسئله

واردات قانون و ایجاد نظام حقوق جدید در ایران یکی از رویدادهای بسیار بااهمیت تاریخ معاصر است. بر پایه رویکرد جامعه‌شناسی حقوق و از منظر تحلیل اجتماعی قانون، هنجارهای اجتماعی و ازجمله قانون به‌منزله هنجار اجتماعی، برآمده از پیوندهای اجتماعی است و معنای جامعه‌شناختی آن واردات قانون و ایجاد نظام حقوق جدید ایران در عصر مشروطه این است که نظام حقوق مبتنی بر قانون وضعی جامعه جدا شده و ابزار دولت مدرن به‌شمار می‌رود.

در دوران جدید تاریخ بشر که از آن به مدرنیته یا تجدد تعبیر شده، قانون و قانون‌گذاری نقشی بسیار برجسته یافته است چراکه ساختن آینده مطابق طرح و اراده انسانی به مسیر اصلی کوشش بشر مبدل شده و بنابراین قانون‌گذاری ابزار مناسب تحقق آن به‌شمار آمده است. اهمیت این درک جدید از قانون و قانون‌گذاری تا بدانجا است که می‌توان مدرنیته را به دوران «انتظام امور با قانون» (هابرماس، ۱۳۹۴، ص. ۱۶۴) تعبیر کرد؛ بنابراین آینده‌ای که ساخته می‌شود نظم ساخته شده با قانون وضعی بشری است. تأسیس این نظم جدید مبتنی بر یک مبنای حقوقی است که «قانون اساسی» نامیده می‌شود و فرض بر آن است که جامعه از طریق «هیئت مؤسسان» این مبنای حقوقی را تنظیم کرده و به‌دنبال آن برای ساختن آینده مطلوب خویش گام برمی‌دارد. آنچه که امکان این تأسیس را برای جامعه فراهم می‌آورد «انقلاب» است و «قانون اساسی به‌معنای انجام «انقلاب از رهگذر حقوق» به‌شمار می‌آید» (ساکت، ۱۳۸۷، ص. ۲۳۸). این دیدگاه رایج در سده نوزدهم میلادی، در تاریخ معاصر ایران بازتاب گسترده‌ای داشته و در مقطع تاریخی انقلاب مشروطه و فرایند ایجاد نظام حقوق جدید ایران نافذ بوده است. اهمیت انقلاب برای قانون و نظام حقوق مدرن از آنجا است که «سرچشمه قدرت‌های حقانی امروز، در مجموع طغیان و شورش است» (لوی برول، ۱۳۸۸، ص. ۵۲).

در ایران عصر مشروطه به‌دنبال غلبه فکر عقب‌ماندگی، تلاش برای ایجاد یک «مرکز» برای نوسازی خود را به‌مثابه راه‌حل عرضه می‌نماید. این «مرکز» سیاسی، «دولت» شناخته می‌شود و هدف خود را رهایی «جامعه» از عقب‌ماندگی می‌داند. بنابراین در ادامه راه، دولت در استقلال از جامعه، کارگزار نوسازی و دگرگونی می‌شود و پیامد چنین مسیری برای حقوق، انفکاک نظام حقوق از جامعه و اتکا آن به این دولت خواهد بود.

تحقیقات دیگر هم به مشکلات ناشی از سیطره این فکر پرداخته‌اند و ضرغام‌افشار، شیخی و قیدرلو (۱۴۰۲) از «خوانش‌های حکمرانی دولت‌محور و جامعه‌گریز»، حدادی و دادگستر (۱۴۰۱) از «غفلت از ابعاد اجتماعی در برنامه‌های توسعه برای شکل‌گیری دولت و جامعه قوی» و غنی‌زاده و مرتضویان (۱۳۹۸) از «تجدد آمرانه و ساختار پدرسالاری جدید در دوران پهلوی» یاد کرده‌اند.

بر پایه رویکرد جامعه‌شناسی و به‌طور مشخص بر اساس اندیشه‌های دورکیم، مبنای اعتبار حقوق جامعه است که ضمانت اجرای قواعد هنجاری حقوق را به دولت چونان کارگزار وجدان جمعی سپرده است. همان‌طور که به پیروی از اندیشه‌های دورکیم و مکتب اجتماعی حقوق فرانسه، سیدجواد طباطبایی تصریح کرده است که واردات قانون ممتنع است. «اگر چیزی وجود داشته باشد که در قلمرو دگرگونی‌های اجتماعی نتوان وارد کرد، همانا قانون است. خاستگاه قانون‌های هر کشوری، اخلاقیات، شرعیات، و روحیات مردم آن است. [...] از دیدگاه علم حقوق، خاستگاه قانون‌های هر کشوری مجموعه اخلاقیات - در معنای عام و وسیع - مردم آن است و نمی‌توان نظام حقوقی را از بیرون وارد کرد» (طباطبایی، ۱۳۹۲، صص. ۵۴۴-۵۴۶).

سابقه واردات قانون در ایجاد نظام حقوق جدید ایران، مشکلاتی را به میراث گذاشته که تاکنون هم کمابیش استمرار یافته‌اند و در «سیاست‌های کلی نظام» اهتمام به رفع دو مشکل از میان آن مشکلات بازتاب دارد. یکی خاستگاه قانون که جامعه و مردم نبوده است و دیگری مرجع قانون‌گذار که خود اقتباسی و وارداتی می‌باشد. «سیاست‌های کلی نظام قانون‌گذاری» ابلاغی ۱۳۹۸/۰۷/۰۶ در بند ۹ بر «جلب مشارکت حداکثری مردم، ذی‌نفعان و نهادهای قانونی مردم‌نهاد تخصصی و صنفی در فرایند قانون‌گذاری» تأکید کرده و در بند ۵ «تعیین حدود اختیارات و صلاحیت مراجع وضع قوانین و مقررات» را خواستار شده است. ایجاد نظام حقوق جدید ایران مبتنی بر واردات قانون اروپایی، موضوع این تحقیق بوده و مطالعه شرایط امکان نظری واردات قانون می‌تواند زمینه فهم عمیق برای درگذشتن از مشکلات به‌میراث‌مانده و تحقق بند ۵ و بند ۹ سیاست‌های کلی نظام قانون‌گذاری را فراهم آورد.

در ادامه پس از اشاره به پرسش اصلی، در بخش پیشینه تحقیق، جزئیات بااهمیت واردات قانون گزارش شده و ذیل دو عنوان در بخش ملاحظات نظری، مبانی نظری دو رویکرد قانون‌گذاری منفک از جامعه و برآمده از جامعه، از منظر علم حقوق و جامعه‌شناسی حقوق مطرح شده و سپس حدود کاربرد سه مفهوم قانون و حقوق و دولت ارائه می‌شود. پس از اشاره به روش تحقیق بررسی انتقادی، یافته‌های

تحقیق در بررسی رویکرد جامعه‌شناسی حقوق دور‌کیم به‌منزله مراحل پاسخ به پرسش تحقیق، تنظیم شده است.

۱. هدف و پرسش پژوهش

مقاله حاضر با هدف توضیح شرایط امکان نظری واردات قانون، در جستجوی یافتن پاسخی برای این پرسش است که بنیان استقلال نظام حقوق منفک از جامعه چیست؟ به بیان دیگر، دور‌کیم که بنیاد نظری جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی حقوق را بر وجدان جمعی استوار نموده و در دفاع از امتناع واردات قانون استدلال کرده است با تغییر کدام شرایط استدلالی و نظری در راهی گام برداشته که پیمودن آن، مسیر تبدیل امتناع به امکان را هموار می‌کند.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های انجام شده درباره «تاریخ» حقوق جدید ایران و پژوهش‌های مرتبط با تکوین دولت و حاکمیت قانون از دیدگاه جامعه‌شناسی و حقوق در حوزه علوم اجتماعی در ایران معاصر، قانون را متکی به اراده دولت مدرن درک کرده و ضرورت واردات قانون و ایجاد نظام حقوق جدید ایران را پیش‌فرض گرفته‌اند. برخی از پژوهش‌ها به پیامدهای قانون وارداتی اشاره کرده و پژوهش‌هایی نیز به برخی جزئیات واردات قانون اروپایی پرداخته‌اند که در این بخش گزارشی از نکات بااهمیت آنها ارائه می‌شود.

احمد کسروی (۱۳۲۴) نوشته است: در ایران عدلیه‌ای از روی عدلیه فرانسه بنیاد گزارده شده، به این نحو که نخست قانون فرانسه را از روی ترجمه عربی آن، که دولت عثمانی کرده بود به فارسی ترجمه نموده سپس مستشاری از فرانسه با حقوق گزارفی آورده و چندین سال مخارج او را داده سپس هم قانون‌های دیگری ترجمه و تدوین نموده‌اند. نتیجه این کارها عدلیه‌ای شده که امروز هست (کسروی، ۱۳۲۴، ص. ۲).

محمد زرنگ در پژوهشی با عنوان «تحول نظام قضایی ایران: از مشروطه تا سقوط رضاشاه» چنین اظهارنظر کرده است: قوانین عدلیه قوانین بسیار مترقی و خوبی بود؛ اما با مقتضیات جامعه تناسب نداشت چون سطح فرهنگ افراد جامعه - چه اصحاب دعوی و چه مجریان قانون - پایین بود (زرنگ، ۱۳۸۱، ص. ۱۹۲). همچنین، به‌منظور انجام اصلاحات در عدلیه، مستشاران خارجی استخدام شدند و معلمانی برای تدریس

موضوعات مختلف حقوقی دعوت شدند. الگوبرداری از نظام‌های حقوق خارجی ابتدا در قوانین شکلی یا همان قوانین اداری انجام شد که تعارض آشکاری با اسلام نداشت. بدین معنی که اصول و ترتیبات محاکمات و ساختار و تشکیلات عدلیه از نظام‌های حقوق اروپایی با این استدلال الگوبرداری شد که «این‌ها قانون نیستند بلکه مقرراتی هستند که عملیات عدلیه را تحت نظم و قاعده در می‌آورند» (زرنگ، ۱۳۸۱، ص. ۲۶۵). در تدوین قوانین ماهوی نیز پس از آغاز سلطنت رضاشاه، مانع مخالفت شرع تضعیف شد و به دنبال آن قانون مجازات عمومی، قانون مدنی و قانون تجارت با الگوبرداری از قوانین خارجی تدوین و تصویب شده است (زرنگ، ۱۳۸۱، ص. ۳۷۲).

حسن زندیه (۱۳۹۲) در پژوهش خود با عنوان «تحول نظام قضایی ایران در دوره پهلوی اول» ضرورت تحول در نظام کهن قضایی عصر قاجار را تشریح کرده و با تمرکز بر تکاپوهای علی‌اکبرخان داور، معمار اصلاحات قضایی در دوره پهلوی اول، الغای کاپیتولاسیون را علت اصلی تحول نظام قضایی دانسته و با بررسی تحول در نیروی انسانی و تحولات سازمانی در تشکیلات اداری و تشکیلات قضایی، مسیر نوسازی نظام قضایی را ترسیم نموده است. این پژوهش، مباحث مربوط به چگونگی تهیه و تدوین قوانین را در دو بخش قوانین شکلی و قوانین ماهوی مطرح کرده است. کورش کاویانی درباره وارداتی بودن نظام حقوق جدید ایران می‌نویسد: «حقوق ایران اساساً چه از حیث ساختار و چه از حیث قواعد ماهوی، حقوقی وارداتی و غیربومی به‌شمار می‌آید، هرچند که خواسته و یا ناخواسته اقدامات متعددی برای بومی‌سازی آن توسط نهادهای مؤثر از جمله قوه مقننه، دادگاه‌ها و دانشکده‌های حقوق صورت پذیرفته است» (کاویانی، ۱۳۹۴، ص. ۲۵۹).

این پژوهش‌ها تلاش کرده‌اند اقدامات انجام شده در فرایند ایجاد نظام حقوق جدید را گزارش و تشریح نمایند؛ اما درباره امتناع واردات قانون که بحث مقاله حاضر است توضیحی نداده و به این پرسش نپرداخته‌اند که از منظر تحلیل اجتماعی، چگونه واردات قانون امکان‌پذیر شده است و تنش میان قانون وارداتی و نظم حقوقی ایران را مطالعه نکرده‌اند. برای پاسخ دادن به این پرسش ضروری است ملاحظه‌های نظری قانون‌گذاری منفک‌از‌جامعه و برآمده‌از‌جامعه را توضیح دهیم.

۳. ملاحظه‌های نظری

مقاله حاضر شکاف میان «قانون مصوب» و «زندگی اجتماعی» را از چشم‌انداز جامعه‌شناسی حقوق مطالعه کرده و با توجه به بحث هانری لوی برول^۱ (۱۳۸۸، صص. ۳۷-۴۷) درباره «حاکمیت حقوقی» و شناسایی دو مکتب وحدت‌گرا و کثرت‌گرا، می‌کوشد از منظر مکتب کثرت‌گرا برای تشریح مبانی نظری دو رویکرد قانون‌گذاری منفک‌از‌جامعه و برآمده‌از‌جامعه بهره بگیرد.

۳-۱. مبانی نظری تمایز قانون و حقوق

در این بخش، با بهره‌گیری از مباحثی که علمای حقوق درباره حاکمیت حقوقی وحدت‌گرا و کثرت‌گرا مطرح کرده‌اند، تمایز میان قانون وضعی و حقوق را ضمن توضیح نظام حقوق مبتنی بر قانون وضعی و متکی به ضمانت اجرای دولت بیان می‌کنیم.

از دیدگاه کاتوزیان «در تعریف حقوق می‌توان گفت: مجموعه‌ای از قواعد الزام‌آور و کلی است که به‌منظور ایجاد نظم و استقرار عدالت، بر زندگی اجتماعی انسان حکومت می‌کند و اجرای آن از طرف دولت تضمین می‌شود» (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص. ۶۶۶). او در سال ۱۳۷۷ و ذیل عنوان «یادداشت مؤلف» به انتشار نخست مجلد دوم و سوم مجموعه سه جلدی فلسفه حقوق اشاره کرده و می‌نویسد: «مجلد دوم به منابع حقوق اختصاص دارد و نویسنده کوشیده است تا با نمایاندن نقش مؤثر عرف و رویه قضایی و اندیشه دانایان در نظام حقوقی، توهم حکومت مطلق قانون دولتی و اتحاد حقوق و قانون را از بین ببرد و ارتباط کامل حقوق را با نیروهای اجتماعی و خواست‌ها و مصلحت‌ها نشان دهد» (کاتوزیان، ۱۳۷۷: سه)؛ بنابراین در توضیح قاعده حقوقی «اگر به این گفته قناعت شود که «قاعده‌ای حقوقی است که به وسیله دولت حمایت و تضمین گردد» به واقع نزدیک‌تر است تا ادعای اینکه، حقوق از اراده دولت سرچشمه می‌گیرد یا بین این اراده و حقوق یگانگی وجود دارد» (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص. ۶۶۴).

در جملاتی که بالاتر آوردیم چند نکته از منظر تحقیق حاضر بسیار بااهمیت است: نخست آنکه، حقوق عبارت است از قواعد ایجاد نظم اجتماعی، و دوم آنکه در تاریخ حقوق دیدگاهی مبتنی بر وحدت حقوق و قانون یا یگانگی حقوق و دولت

1. Henri Levy - Bruhl

مسلط بوده است و در میان حقوق دانان تردیدهایی نسبت به آن دیدگاه مطرح شده است. آن دیدگاه مسلط، اثبات‌گرایی حقوقی یا پوزیتیویسم حقوقی نامیده می‌شود و در تاریخ حقوق نوین به‌طور جدی گرایش‌های متفاوت حقوق طبیعی و واقع‌گرایی/ رئالیسم حقوقی نسبت به آن انتقادهایی را مطرح کرده‌اند. نکته نخست یعنی نظم اجتماعی به هدف حقوق مرتبط می‌شود و نکته دوم یعنی اراده دولت به مبنای حقوق مرتبط است. همان‌طور که در جملات بالا آشکار است با کنار گذاشتن اراده دولت چونان مبنای حقوق، حمایت و تضمین دولت شرط حقوق شناخته می‌شود و مفهوم «ضمانت اجرا» درباره حمایت و تضمین دولت مطرح می‌شود.

در دیدگاه اثبات‌گرایی حقوقی «مبنای مستقیم حقوق اراده دولت است؛ یعنی، مقام صالح دولت در وضع قانون یا تصمیم قوه مقننه مهم‌ترین منبع حقوق است و هیچ دادرسی نمی‌تواند، به بهانه مخالفت این تصمیم‌ها با قواعد حقوق فطری یا آنچه از سیر تاریخی و مطالعه روابط اجتماعی استنباط می‌شود، از اجرای آنها امتناع ورزد. مردم نیز تابع این قواعد هستند و حق مقاومت در برابر آن را ندارند» (کاتوزیان، ۱۳۹۳، ص. ۳۲). در این بحث، «دولت، به معنی عام، که مرادف با «حکومت» است و شامل تمام سازمان‌های اداری و قضایی و قانونگذاری می‌شود و وصف بارز آن «حاکمیت» و سلطه در روابط داخلی و بین‌المللی است» (کاتوزیان، ۱۳۹۳، ص. ۴۵) مورد نظر می‌باشد. در این بیان، تأکید بر تقابل حقوق اثباتی با دو گرایش دیگر در حقوق یعنی حقوق طبیعی و واقع‌گرایی/ رئالیسم حقوقی (یا همان مکتب حقوق جامعه‌شناسانه) آشکار است.

در رویکرد حقوق طبیعی، مبنای قاعده حقوقی اراده فرد است و در رویکرد اثبات‌گرایی حقوقی مبنای قاعده حقوقی اراده دولت است. رویکرد حقوق جامعه‌شناسانه، «مبنای قاعده حقوقی را در همبستگی اجتماعی جستجو می‌کند» (شهابی، ۱۳۹۰، ص. ۲۶۱)؛ بنابراین روابط اجتماعی - حقوقی نه مبتنی بر اراده دولت است که در قانون تبلور پیدا می‌کند و نه مبتنی بر اراده افراد که در قرارداد عینیت می‌یابد. با اتکا به مبنا/ اصول متفاوت، اولویت منابع حقوق نیز تغییر می‌کند. در نتیجه این تفکیک در منابع حقوق، مرز میان دو مفهوم «حقوق» و «قانون» مشخص می‌شود که در ساختار اثبات‌گرایی دولتی چندان روشن نیست.

اثبات‌گرایی حقوقی با تأکید بر درستی «رویه» وضع و اجرای قانون، یعنی وضع قانون مطابق با قاعده‌ها و ترتیبات تعیین‌شده و پذیرفته‌شده و اجرای قانون به صورت عادلانه برای همگان، مدعی اعتبار رویه‌ای و صوری بوده است. گرایش سوم در علم

حقوق - یعنی واقع‌گرایی حقوقی یا حقوق جامعه‌شناسانه - تضعیف اعتبار رویه‌ای و صورت‌گرایی قانون را به دنبال داشته است چرا که نشان می‌دهد آنچه «در عمل» به عنوان قانون وضع و اجرا می‌شود با آنچه نظام حقوق دارای اعتبار رویه‌ای و صوری ادعا می‌کند بسیار فاصله دارد.

محمدحسین ساکت (۱۳۷۰) بیان می‌کند که در فلسفه حقوق از شش مکتب برجسته حقوقی گفتگو به میان می‌آید: ۱. مکتب‌های آرمانی حقوق، ۲. مکتب‌های تاریخی و تکاملی حقوق، ۳. مکتب سودپرستی یا اصالت نفع، ۴. مکتب تحقیقی تحلیلی، ۵. مکتب‌های جامعه‌شناسی و واقع‌گرایی حقوقی، و ۶. مکتب تجدید و احیای حقوق فطری (ساکت، ۱۳۷۰، صص. ۲۴-۲۵).

دقت در این دسته‌بندی نشان می‌دهد که سه مورد نخست دیدگاه‌های اخلاقی ناظر به حقوق را بیان می‌کنند (یعنی اخلاق مطلق‌گرا، اخلاق مدنی و اخلاق فایده‌گرا) و فقط سه مورد دوم مکتب حقوقی به معنای مصطلح به‌شمار می‌روند (یعنی مکتب اثباتی حقوق، مکتب اجتماعی حقوق و مکتب حقوق طبیعی نو/ معاصر). او در بیان مکتب جامعه‌شناسی و واقع‌گرایی حقوقی می‌نویسد: «در نگاه این مکتب، حقوق پدیده‌ای است اجتماعی و با نگرش به سازمان‌های اجتماعی است که می‌توان قواعد حقوقی را بازشناخت» (ساکت، ۱۳۷۰، ص. ۲۵).

تأثیر نگرش جامعه‌شناختی بر علم حقوق را می‌توان در بروز آثار اندیشه کثرت‌گرایی در حقوق (شهبازی، ۱۳۹۴، ص. ۱۴۶)؛ تفکر «نظم انضمامی» نزد کارل اشمیت^۱ (۲۰۰۴)؛ و بحث یوگن ارلیش^۲ درباره پیوند حقوق موضوعه و حقوق زنده (صانعی، ۱۳۸۱، ص. ۶۰) و نیز بحث ژرژ گوروویچ^۳ درباره تنافذ میان حقوق سازمان‌یافته و حقوق خودجوش (گوروویچ، ۱۳۵۲، ص. ۲۰۴) سراغ گرفت.

در بحث از مبنای حقوق می‌توان فیلسوفان حقوق را در دو دسته جای داد: ۱. دسته‌ای که به شکل و صورت ایجاد قواعد حقوق اهمیت می‌دهند و پوزیتیویست‌های حقوقی در این دسته جای می‌گیرند. ۲. دسته‌ای که به ماده و گوهر قواعد حقوقی توجه دارند و مکتب حقوقی طبیعی یا فطری و مکاتب تاریخی و اجتماعی در این گروه جای می‌گیرند (نجفی‌خواه، ۱۳۸۳، ص. ۱۳۰). ملاحظه می‌شود که در این استدلال هم سه مکتب حقوق‌شناسایی شده است.

1. Carl Schmitt

2. Eugen Ehrlich

3. Georges Gurvitch

در پاسخ به این پرسش که چرا باید از حقوق اطاعت کرد و چه نیرویی پشتیبان قانون است؟ کاتوزیان می‌نویسد: «این منبع پنهانی و نیرومند را که پایه همه قواعد و توجیه‌کننده الزام ناشی از آنها است در اصطلاح «مبنای حقوق» می‌گویند. تمیز این مبنا مهمترین و پیچیده‌ترین مسئله «فلسفه حقوق» و خمیرمایه همه اندیشه‌های حقوقی دیگر است» (کاتوزیان، ۱۳۷۷، صص. ۳۹-۴۰).

هربرت هارت در کتاب مفهوم قانون، یکی از متون اصلی اثبات‌گرایی حقوقی نوین، می‌پذیرد که «در هر نظام حقوقی به نقطه‌ای می‌رسیم که در آنجا می‌بایست تقریری در قالب اصطلاحات غیرحقوقی ارائه شود تا بتوان توضیح داد که چه چیز به برخی اعمال و وقایع ارزش و اعتبار حقوقی می‌دهد. باید چیزی اساسی‌تر و بنیادی‌تر وجود داشته باشد که خود ایده مشروعیت قانونی بر شالوده آن بنا شود» (مارمور، ۱۳۹۲، ص. ۶۸). وی دسته‌ای از قواعد اجتماعی را «قواعد شناسایی» نامیده و آنها را شالوده اعتبار قانون معرفی می‌کند. تعبیر او از این قواعد را می‌توان این‌گونه بیان کرد: «هر جامعه‌ای که در آن یک نظام حقوقی جریان دارد، دارای برخی قواعد اجتماعی است که از جانب اعضا تبعیت می‌شود و تعیین می‌کند که چه کسی مرجع اقتدار قانونی است و ساختار چنین اقتداری چگونه است» (مارمور، ۱۳۹۲، ص. ۹۷). هارت در توضیح «وجه درونی قواعد»^۱ می‌نویسد: «برای اینکه قاعده‌ای اجتماعی وجود داشته باشد باید دست کم برخی از اعضا رفتار مورد نظر را عام بیان‌کنارند که کل گروه باید از آن پیروی کند. قاعده اجتماعی، افزون بر وجه بیرونی که در آن با عادت اجتماعی سهیم است و از رفتار یکسان منظمی تشکیل می‌شود که مشاهده‌گر می‌تواند آن را ثبت کند، دارای وجهی «درونی» است» (هارت، ۱۳۹۰، ص. ۱۰۷).

قاعده‌مندی حقوق و معرفی برخی از قواعد اجتماعی چونان شالوده اعتبار قانون بدین معنی است که حقوق اعتبار اجتماعی - هنجاری دارد. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که مبنای این اعتبار اجتماعی - هنجاری چیست؟ در گرایش اثبات‌گرایی حقوقی، با پذیرفتن دولت در یک معنای موسع که با «جامعه کل» برابر است یگانگی حقوق و دولت استنتاج شده و بنابراین مبنای اعتبار نظام حقوق در درون نظم حقوقی قرار دارد که اراده دولت مبنای این نظم حقوقی است.

در نظر هانس کلسن، دولت و نظام حقوقی دو چیز جدا از هم نیستند. دولت تجسم نظام حقوقی است. او دوگانگی دولت و حقوق را رد کرده و با تأکید بر

1. internal aspect of rules

همانندی دولت و حقوق، دولت را به‌عنوان نظم حقوقی مطرح کرده است. «دولت به منزله جامعه یا گروه اجتماعی، طبق نظریه سنتی دولت مرکب از سه عنصر است: مردم، سرزمین، قدرت عمومی. [...] آنچه که قدرت عمومی نامیده می‌شود، عبارت از اعتبار یک نظم حقوقی مؤثر دولتی است» (کلسن، ۱۳۹۴، صص. ۲۸۶-۲۸۹). در این معنا، «دولت قدرت عمومی فائق بر حکام و اتباع است که نظم و استمرار زندگی سیاسی را تضمین می‌کند. [...] دولت قدرت عمومی مستمر است» (وینسنت، ۱۳۷۶، ص. ۳۱۳).

نگرش‌های متفاوتی که یگانگی حقوق و دولت را نمی‌پذیرند با طرح مفاهیم حاکمیت قانون و دولت حقوقی در جستجوی مبنایی بیرون از اراده دولت برای حقوق هستند. تعبیر کاتوزیان (۱۳۹۳، ص. ۴۹) درباره «اصول عالی و محترمی که حاکمیت دولت‌ها را مقید و محدود سازد» بیان‌گر ضرورت جدا کردن حاکمیت سیاسی از حاکمیت حقوقی است. بدین معنی که جستجوی مبنایی بیرون از اراده دولت برای حقوق ضرورت دارد. به تعبیر مورد نظر مقاله حاضر، نظام حقوق متکی به دولت مبتنی بر نظم حقوقی عمل می‌کند که اراده دولت مبنای این نظم حقوقی نیست.

مفهوم دولت حقوقی^۱، دولت را مقید و محصور به نظم حقوقی می‌داند (ویژه، ۱۳۹۲، ص. ۱۶۸). در این بحث، بر اهمیت تمایز میان نظام حقوقی و نظم حقوقی تأکید شده که «نظام حقوقی مجموعه عناصر ساختاری و کارکردی گوناگونی است که به‌مثابه ابزارهایی برای انسجام و کارکرد نظم حقوقی و تعامل درونی آن عمل می‌نمایند» (ویژه، ۱۳۹۲، ص. ۱۵۱). «اگر قائل به ضرورت دولت حقوقی هستیم نباید منبع و مبنای هنجارهای حقوقی را تنها در اراده دولت خلاصه کرد. به دیگر سخن، علاوه بر تعدد منابع باید از مبنای دیگری نیز برای حقوق عمومی بهره جست» (ویژه، ۱۳۹۲، ص. ۱۶۹). با پذیرش دوگانگی دولت و حقوق، چهار مبنای دیگر به‌جز اراده دولت مطرح می‌شوند که ریشه در قلمرویی خارج از دولت دارند و می‌توانند دولت را مقید نمایند. این چهار مبنا عبارت‌اند از: ۱. حقوق طبیعی، ۲. هنجارهای اجتماعی، ۳. هنجارهای اخلاقی، و ۴. هنجارهای دینی (ویژه، ۱۳۹۲، ص. ۱۶۵). نویسنده تأکید دارد که «باید به جای مبنای مبهم و کلی، مبنای مشخص و قابل ارزیابی برای هنجارهای حقوقی فراهم نمود [...] و بر این اساس، مبنای اخلاقی،

حقوق طبیعی و دینی قابل توجه هستند» (ویژه، ۱۳۹۲، ص. ۱۶۹).

کاتوزیان و ویژه در بحث مبنای اعتبار حقوق بیرون از دولت به «حقوق عمومی» اشاره کرده‌اند. لازم است یادآوری کنیم که در تمایز میان حقوق خصوصی و حقوق عمومی «دولت غربی صاحب حقوق عمومی است که هستی مستقل آن را در مقابل جامعه مدنی توجیه می‌کند» (بدیع، ۱۳۸۰، ص. ۱۰۷). بر اساس این تلقی می‌توان گفت نظام حقوقی (یا دست کم حقوق عمومی) ابزار دولت در برابر نظم حقوقی است؛ بنابراین از منظر فلسفه حقوق می‌توان مبنای اعتبار نظام حقوق را بیرون از اراده دولت جستجو کرد و سه مبنای حقوق طبیعی، اخلاقی و دینی را می‌توان دارای «اعتبار هنجاری (صوری/ رویه‌ای)» دانست؛ اما مبنای هنجارهای اجتماعی دارای «اعتبار اجتماعی - هنجاری» است. همین نکته است که علوم جزئی/ دستوری را از علوم اجتماعی جدا می‌کند^۱. ویژه در معرفی هنجارهای اجتماعی به نظریه ژرژ گوروویچ و نظریه لئون دوگی^۲ اشاره نموده و نتیجه می‌گیرد «گرچه واقعیت‌های اجتماعی منبعی برای هنجارسازی حقوقی قلمداد می‌شوند، ولی به دشواری می‌توان آنها را به عنوان مبنا در نظر گرفت» (ویژه، ۱۳۹۲، ص. ۱۶۷).

جالب توجه است که در اینجا از دلیل «دشواری» پذیرفتن هنجارهای اجتماعی به منزله «مبنای اعتبار حقوق» پرسش کرده و برای یافتن پاسخی هر چند مقدماتی

۱. برای ایضاح مسیر استنتاج علوم اجتماعی، لازم است مبنای تفکیک پدیده‌ها به دو دسته طبیعی و مصنوعی را بررسی نماییم که در ایجاد دوگانه حقوق طبیعی و اثباتی نیز حضور داشته است. آن طور که هایک استدلال کرده است تمایز دو نوع حقوق طبیعی و اثباتی/ تحصلی، مشتق از *positivus* و *naturalis* لاتینی است که در قرن دوم میلادی در ترجمه کلمات *physei* و *thesei* یونانی به کار گرفته شد و ریشه در تمایزی دارد که یونانیان باستان برای تقسیم پدیده‌ها به دو مقوله طبیعی و مصنوعی مطرح کرده بودند. در نزد آنان برای بیان بخش نخست تقسیم، *physei* به معنای «بر اساس طبیعت» به کار می‌رفت و برای بیان بخش دوم تقسیم *thesei* یعنی «طبق تصمیم ارادی» یا *nomō* یعنی «طبق قرارداد» به کار برده می‌شد. این نحوه کاربرد دو مقوله منجر به پیدایش خلط مبحثی شد که حدود دو هزار سال ادامه داشت. در قرن هجدهم مقوله سوم و متمایزی از پدیده‌ها آشکار شد که تبیین آنها به موضوع علوم اجتماعی تبدیل شد. آدام فرگوسن این مقوله سوم را چنین تعریف کرده است: «پدیده‌هایی که محصول عمل انسان هستند؛ اما ناشی از طرح و قصد وی نیستند» (هایک، ۱۳۸۰، صص. ۴۴-۴۵). از آنجاکه عمل انسان می‌تواند با طرح و قصد یا بی‌طرح و قصد باشد در مقوله «طبیعی» یعنی آنچه مستقل از عمل انسان وجود دارد طرح و قصد انسان مطرح نیست؛ اما در مقوله «مصنوعی» که محصول عمل انسان است حضور یا فقدان قصد انسان با اهمیت است. پس علاوه بر شاخه‌های حکمت عملی مانند «اخلاق» که به قانون‌مندی عمل انسان در شرایط حضور قصدش می‌پردازند، علوم اجتماعی جدید نیز شکل گرفت که به قانون‌مندی عمل انسان در شرایط فقدان قصدش می‌پردازند. این تفکیک را می‌توان با بحث «وضع تعینی» و «وضع تعینی» در علم اصول فقه هم سنجید.

2. Léon Duguit

بکوشیم. همان‌طور که بالاتر آوردیم «اراده» فرد در رویکرد حقوق طبیعی، و «اراده» دولت در رویکرد اثبات‌گرایی حقوقی «مبنای اعتبار حقوق» تلقی می‌شوند. در هر دو رویکرد مبنای اعتبار به «اراده» بازگشت دارد چرا که قانون و قاعده محصول «اراده» دانسته می‌شود؛ از یک‌سو، به این دلیل که به لحاظ منطقی هر گونه «الزام» ناگزیر متکی به «اراده» فرض می‌شود و از سوی دیگر، به این دلیل که فرض می‌شود «الزام» نه ناشی از «کثرت» بلکه ناشی از یک «وحدت» است؛ بنابراین از آنجاکه هنجارهای اجتماعی فاقد وصف «ارادی» است، پذیرفتن آنها به عنوان «مبنای اعتبار حقوق» با «دشواری» همراه خواهد بود.

آن‌گونه که رایج است می‌توان از «اراده» جمع در دو شکل «جمع‌گرا» و «جماعت‌گرا» سخن گفت؛ اما شایان توجه است که این اشکال جمع در مقوله «سازمان» و «سازمان‌دهی» مندرج است که تنها بخشی از زندگی اجتماعی را دربرمی‌گیرد و شامل «نظم کل جامعه» نیست. اکنون می‌توان طرح پرسش کرد الزام و اجبار اجتماعی که دورکیم و علم جامعه‌شناسی در معرفی «هنجار اجتماعی» از آن سخن می‌گویند بر کدام پایه استوار است؟

دیدگاه جامعه‌شناسی مبنای اعتبار قانون را در قلمرو جامعه جستجو می‌کند و بهره‌گیری از مفهوم «اعتبار اجتماعی - هنجاری» اشاره‌ای است به تلاش برای یافتن مبنای اعتبار حقوق از منظر علم اجتماعی که نتیجه مستقیم آن را می‌توان در رویکرد جامعه‌شناسی دورکیم سراغ گرفت. از این منظر که دورکیم حقوق را نماد «همبستگی اجتماعی» معرفی نموده و مبنای اعتبار حقوق را در «وجدان جمعی» می‌یابد و «دولت» را کارگزار این وجدان جمعی می‌داند. تفصیل این بحث در بخش یافته‌های تحقیق پیگیری می‌شود.

۳-۲. تعریف مفاهیم قانون و حقوق و دولت

پس از تشریح مبانی نظری دو رویکرد قانون‌گذاری منفک از جامعه و برآمده از جامعه، حدود کاربرد مفاهیم را بیان می‌کنیم.

منظور از «قانون» در مقاله حاضر، همان قانون وضعی یعنی قواعد حقوقی مصوب در نظام حقوق جدید ایران است و به بیان فنی، سندی است که مقام دارای صلاحیت قانون‌گذاری، در چهارچوب قانون اساسی وضع می‌کند.

منظور از «حقوق»، نظم مشروع (یعنی دارای حقانیت) است؛ یعنی طریقه‌ای از تنظیم روابط اجتماعی که یک هیئت قهری مطابق قواعد معتبر در نظر اعضای گروه

اجتماعی (یعنی هیئت رسیدگی ویژه یا هیئت اجرای تحمیل) آن را تضمین می‌کند. مطابق این تعریف، حقوق می‌تواند قانون را هم دربرگیرد.

منظور از «دولت» مفهوم دولت مدرن اندیشه سیاسی غرب است که به «نهاد مدعی اعمال انحصاری زور مشروع در قلمرو معین» (گل محمدی، ۱۳۹۲، ص. ۳۴) تعریف شده و «آشکارترین تجلی آن تمرکز و انحصار قانون‌گذاری است. انحصار قانون‌گذاری دلالت بر آن دارد که در قلمرو معین، باید تابع اراده واحدی بود که دولت نامیده می‌شود. دولت به واسطه انحصار تدوین قوانین و مقررات، به اراده غیرشخصی خود وحدت و عینیت می‌بخشد» (گل محمدی، ۱۳۹۲، ص. ۶۳).

۴. روش پژوهش

مقاله حاضر به بررسی انتقادی رویکرد جامعه‌شناسی حقوق دورکیم می‌پردازد. روش تحلیل بر اساس آنچه موریس دوورژه (۱۳۷۵، صص. ۱۰۴-۱۰۷) نام‌گذاری می‌کند، «کلاسیک» است. در این روش تحلیل درونی و تحلیل بیرونی یک متن از هم متمایز می‌شود؛ تحلیل درونی به شناخت محتوای متن می‌پردازد و تحلیل بیرونی کمک می‌کند تا برد یک متن اندازه‌گیری شود. تحلیل درونی مبتنی بر پایه‌های عقلانی است و خصیصه ذهنی دارد؛ محقق خط‌های اساسی متن را از هم مشخص می‌کند، جنبه‌های فرعی را به این خط‌ها پیوند می‌دهد و ارتباط فکری میان آنها را می‌یابد؛ بنابراین استدلال‌های به‌دست‌آمده از مراجعه به متن دورکیم، توسط محقق تفسیر می‌شوند تا ارتباط میان آنها مشخص شده و پاسخی برای پرسش تحقیق به دست دهند. از این نظر، می‌توان روش تحقیق را در زمره روش‌های کیفی جای داد.

۵. یافته‌های پژوهش

اکنون شایسته است پرسش تحقیق را به یادآوریم که دورکیم ضمن پذیرش مبنای تمایز دولت و جامعه^۱ آیا و چگونه در راهی گام برمی‌دارد که پس از پیمودن آن، نظام حقوق از جامعه جدا شده و با اتکا به دولت می‌تواند ابزار استیلای دولت بر جامعه باشد؟ یا به بیان دیگر، چگونه نظام حقوق مبتنی بر جامعه می‌تواند از جامعه منفک شود و بنیان استقلال نظام حقوق منفک از جامعه چیست؟ این پرسش اصلی

۱. شایان تأکید است در بحث حاضر تمایز جامعه و دولت، تمایزی کیفی است که در استعاره‌ها (دولت چونان سازوکار، دولت چونان ارگانسیم، و ...) و نظریه‌ها (دولت مطلقه، دولت نامداخله‌گر، دولت تمامیت‌خواه، و ...) بیان می‌شود.

مقاله است که پاسخ آن را در ادامه تشریح کرده و توضیح می‌دهیم چگونه دورکیم از رویکرد قانون‌گذاری برآمده از جامعه (که بنیاد نظری جامعه‌شناسی حقوق است و امتناع واردات قانون را در پی دارد) عدول کرده و با رویکرد قانون‌گذاری منفک از جامعه (که نزد حقوق‌دانان رایج است و به امکان واردات قانون منتهی می‌شود) همراه شده است.

۵-۱. تمایز هنجارگذاری دولت و جامعه

در بحث از ابتدای هنجارهای اجتماعی بر وجدان جمعی و همچنین اتکای دولت بر وجدان جمعی در قالب کارگزاری می‌توان تمایز دولت و جامعه را این‌طور درک کرد که جامعه، زندگی خودجوش زیرین و دولت، دستگاه سازمان‌یافته زیرین است. همچنین می‌توان این تمایز را بر پایه تمایز «ذات و صفات» در سنت اندیشه ایران اسلامی نیز تعبیر کرد که گفته‌اند این هر دو باهم‌اند و یکی بدون دیگری نمی‌شود که باشد و این به آن برپا و آن به این پیدا است.

تمایز میان «نظام سیاسی» و «زندگی اجتماعی» و تشکیل «جامعه» چونان موضوع یک علم مستقل را می‌توان آشکارا در نوشته‌های هگل درباره فلسفه حق و دولت سراغ گرفت تا آن‌که در بیان مارکس به صورت کلاسیک درآمد (باتامور، ۱۳۷۸، صص. ۱۰-۱۱). «مطالعاتم مرا به این نتیجه رساند که روابط حقوقی و نیز شکل‌های دولت را نه به واسطه خودشان می‌توان شناخت و نه به واسطه پیشرفت به اصطلاح عمومی اندیشه انسانی می‌توان تبیین کرد بلکه آنها در شرایط مادی زندگی ریشه دارند، شرایطی که هگل آنها را به شیوه نویسندگان انگلیسی و فرانسوی سده هجدهم زیر عنوان جامعه مدنی خلاصه کرد» (مارکس، ۱۳۹۶، ص. ۷۵).

«مونتسکیو و لاک در آغاز قرن هجدهم از این نظریه دفاع می‌کردند که اراده حکومت باید به وسیله قانون‌مندی‌های خودسامان‌بخش اجتماعی که هویتی عینی دارند محدود شود» (یوناس، ۱۳۸۹، ص. ۱۱۱). شاگردان مونتسکیو و سنت سیاسی برگرفته از اندیشه‌های لاک کوشیدند اهمیت علم جدید اجتماعی را در استقلال وقایع اجتماعی در مقابل قدرت دولت و حاکمان به نمایش گذارند. به دنبال نظرهای سن سیمون و مارکس، دقیق‌ترین بیان چنین نظری را می‌توان در آموزه‌های دورکیم یافت که همواره می‌گفت امر اجتماعی مستقل از اراده انسانی و واقعیتی عینی و ملموس است (یوناس، ۱۳۸۹، ص. ۱۲۳).

دورکیم برای بیان اوصاف پدیده‌های اجتماعی که قلمرو خاص جامعه‌شناسی را

می‌سازند چنین می‌نویسد: این پدیده‌ها عبارت‌اند از: شیوه‌های عمل و فکر و احساس که ۱. در بیرون از فرد وجود دارند و ۲. از قدرت و قوت اجباری برخوردارند و ۳. به وسیله آن خود را بر فرد تحمیل می‌کنند (دورکیم، ۱۳۸۷، ص. ۲۹). او در ادامه به‌صراحت بیان می‌کند که تشکیل اجتماع از سنخ «اجبار» است و می‌نویسد: «واقعۀ اتحاد اجباری‌ترین وقایع است؛ زیرا این واقعۀ منشأ همه انواع دیگر جبر است» (دورکیم، ۱۳۸۷، ص. ۱۱۸).

دورکیم در رد استدلال مدافعان نظریه قرارداد اجتماعی (هم قرارداد بنیادی عمومی سیاسی مورد نظر روسو و هم قرارداد موقت خصوصی اقتصادی مورد نظر اسپنسر)^۱ (دورکیم، ۱۳۹۴، صص. ۱۷۸-۱۷۹) با ارجاع به اگوست کنت می‌نویسد: «تعاون و همکاری نه تنها عامل ایجادکننده جامعه نیست بلکه الزاماً به معنای وجود خودانگیخته جامعه پیش از برقراری همکاری است» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۲۴۵). او با تأکید بر اینکه «اتحاد و همکاری دو امر متمایزند» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۲۴۶) چنین ادامه می‌دهد: «عامل نزدیکی آدمیان عللی مکانیکی و نیروهایی غریزی مانند همخونی، دلبستگی به سرزمین واحد، پرستش نیاگان، اشتراک خوی و عادت، و مانند اینها است. تنها در صورتی که گروه بر این پایه‌ها تشکیل شده باشد است که تعاون و همکاری شکل می‌گیرد» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۲۴۵).

همان‌طور که دورکیم توضیح داده است اجبار و الزام که ضمانت اجرا و مبنای اعتبار هنجارهای اجتماعی بر آن تکیه دارد، به تشکیل گروه اجتماعی متکی است و ایجاد گروه اجتماعی به منزله ایجاد الزام و اجبار است. به بیان دیگر، از منظر جامعه‌شناسی حقوق، نظم اجتماعی است که نظام سیاسی - حقوقی را مستقر می‌نماید؛ اما در دیدگاه اثبات‌گرایی حقوقی، نظم اجتماعی مبتنی بر رابطه اطاعت از نظام سیاسی - حقوقی استقرار می‌یابد.

دورکیم در پاسخ به این پرسش که قدرت دولت به منزله ضمانت اجرای قواعد حقوق بر کدام پایه استوار است می‌نویسد:

«قدرت اداری، به محض آنکه در جایی برقرار شد، وظیفه نخست و اصلی‌اش مواظبت در محترم شمرده شدن اعتقادات، سنت‌ها و اعمال جمعی است، یعنی می‌کوشد تا از وجدان جمعی در برابر همه دشمنان داخلی و خارجی‌اش دفاع کند. پس قدرت اداری بدین‌سان به نماد، به مظهر زنده وجدان جمعی در چشم همگان

۱. این دو درک متفاوت از همبستگی قراردادی به تعبیر دورکیم را می‌توان به ترتیب با اخلاق مطلق‌گرا و اخلاق فایده‌گرا متناظر دانست. درک خود دورکیم با اخلاق مدنی همسو است.

تبدیل می‌شود. [...] قدرت اداری همه توان خویش را برای تعیین کردن جرائم و بزه‌ها از وجدان جمعی می‌گیرد. این توان ممکن نیست از جای دیگری گرفته شود یا ممکن نیست از هیچ برآمده باشد» (دورکیم، ۱۳۹۴، صص. ۸۰-۸۱).

او در شرح وجدان جمعی می‌نویسد: «مجموعه اعتقادات و احساسات مشترک در میانگین افراد یک جامعه واحد دستگاه معینی را تشکیل می‌دهد که حیات خاص خود را دارد؛ این دستگاه را می‌توان وجدان جمعی یا مشترک نامید» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۷۷). به تعبیر یان کرایب، دورکیم اصطلاح «وجدان جمعی» را در اشاره به ارزش‌ها و آنچه جامعه‌شناسان معاصر هنجارهای جامعه می‌نامند به کار می‌برد (کرایب، ۱۳۸۲، ص. ۱۲۶). دورکیم برای توضیح به‌هم‌پیوستگی میان هنجارهای سازمان‌یافته و خودجوش در وجدان جمعی می‌نویسد: «دو ناحیه وجدان جمعی [یعنی از یک‌سو ناحیه‌ای که قواعد و مقررات روشنی برای آن وجود دارد، و از سوی دیگر ناحیه‌ای که نظارتی کلی و ناروشن از سوی آداب و رسوم اجتماعی در آن اعمال می‌شود] چنان به هم همبسته‌اند که هر گونه تغییر در یکی ناگزیر بازتابی در دیگری خواهد داشت» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۲۶۷). این پیوستار و به‌هم‌پیوستگی در طول زمان نیز امتداد دارد و «وجدان جمعی، درواقع، فقط به مرور زمان ساخته می‌شود. [...] پس مرجعیت و اقتدار وجدان جمعی تا حدود زیادی ناشی از مرجعیت و اقتدار سنت است» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۲۵۸).

توضیح دورکیم درباره دولت به‌منزله کارگزار وجدان جمعی برای ضمانت اجرای هنجارهای اجتماعی و تحقق و تداوم نظم، بدین معنی است که مسئله نظم اجتماعی، پرسش از حاکمیت سیاسی نیست. این نحوه توضیح نظم اجتماعی از منظر جامعه‌شناسی حقوق، نکته‌ای در نقد دیدگاه اثبات‌گرایی حقوقی است که با تأکید بر ضمانت اجرای دولت، ضرورت استقرار قانون وضعی متکی به اراده قانون‌گذار را پیش‌فرض می‌گیرد.

ریشه داشتن هنجارها و ضمانت اجرای آنها در وجدان جمعی بدین معنی است که اعتبار حقوق از جامعه (گروه اجتماعی) بر می‌آید و بنابراین قانون وضعی (و نظام حقوق مبتنی بر قانون وضعی) تا زمانی دارای اعتبار است که مبتنی بر گروه اجتماعی بوده و ضمانت اجرای دولت متکی به کارگزاری/نمایندگی از سوی گروه اجتماعی باشد. در تقابل با این استدلال جامعه‌شناسی حقوق، اثبات‌گرایی حقوقی با تأکید بر ضمانت اجرای دولت، جهت اعتبار را معکوس نموده و ضرورت استقرار قانون وضعی متکی به اراده قانون‌گذار را پیش‌فرض می‌گیرد. دیدگاه جامعه‌شناسی،

مبنای اعتبار حقوق را از مسیر ایجاد قاعده حقوقی می‌شناسد که در این مسیر، قاعده حقوقی دارای اجبار سازمان‌یافته، به‌هم‌پیوسته با دیگر قواعد دارای اجبار نامتمرکز و قواعد دارای اجبار درونی است که به‌تدریج و با مرور زمان ساخته می‌شوند.

پژوهش دورکیم درباره خود قاعده‌ها تمایز روشن و ناروشن و ضمانت اجرای متمرکز و نامتمرکز را مطرح کرده و اصل‌های قاعده‌بخش (یا به‌بیان‌دیگر مبنای اعتبار) را در وجدان جمعی جستجو می‌کند؛ بنابراین بحث درباره به‌هم‌پیوستگی قاعده‌ها و تدریجی بودن ایجاد آنها که مبتنی بر وجدان جمعی و دو ناحیه آن است بررسی زمینه اجتماعی ایجاد قاعده‌ها (و البته قاعده‌هایی که با نام قانون وضعی ایجاد می‌شوند) از چشم‌انداز جامعه‌شناسی حقوق خواهد بود و این پرسش را پیش می‌گذارد که نظام حقوق مبتنی بر قانون وضعی، چگونه از این زمینه اجتماعی جدا شده است. و آیا مسیر جامعه‌شناسی حقوق دورکیم امکانی برای این جدایی فراهم می‌کند؟

۵-۲. انحصار حقوق در قانون وضعی

برای آشکار شدن شرایط امکان پیمودن مسیر انفکاک نظام حقوق از جامعه، می‌توان پرسید چگونه ممکن است چشم‌انداز جامعه‌شناسی حقوق دورکیم در جهت واردات قانون به کاربرده شود. استدلال دورکیم درباره نسبت قاعده حقوقی نظارت اجتماعی با دیگر قواعد نظارت اجتماعی، محل تأمل است که او حقوق یعنی مجموعه قوانین مدون را نماد بیرونی تمام همبستگی‌های اساسی جامعه و تنها صورت بروز پیوندهای اجتماعی و قوام زندگی اجتماعی می‌داند.

دورکیم پس از اشاره به این نکته که همبستگی اجتماعی را باید از راه نماد بیرونی آن مطالعه کرد می‌نویسد: «نماد مشهود چیزی جز حقوق نیست» و بیان می‌کند «حقوق بیانگر تمامی گوناگونی‌های اساسی همبستگی اجتماعی است» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۶۴). سپس در ادامه استدلال، این دو ایراد احتمالی را که ۱. حقوق فقط بیانگر بخشی از حیات اجتماعی است و ۲. حقوق با رسوم اجتماعی تضاد دارد، وارد ندانسته و تأکید می‌کند «حقوق بازنماینده تمامی همبستگی‌های اساسی در جامعه است» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۶۵). دورکیم تأکید می‌کند که حقوق، مهم‌ترین امر اجتماعی است (Durkheim, 1893, p. 82). و الزاماتی^۱ که جامعه بر

1. obligations

اعضایش تحمیل می‌کند، هر قدر هم که اهمیت و دوام‌شان کم باشد، به‌صورت حقوقی در می‌آیند (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۱۸۱). بنا بر تصریح دورکیم، تضادِ رسوم اجتماعی و حقوق «تنها در اوضاع و احوال کاملاً استثنایی ممکن است پیدا شود» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۶۵).

از منظر جامعه‌شناسی حقوق دورکیم، دو نوع اصلی قواعد حقوقی بر پایه دو نوع اصلی همبستگی اجتماعی شناخته می‌شوند: نوع نخست، حقوق تنبیهی که برآمده از «همبستگی زاینده همانندی‌ها» است و نوع دوم، حقوق ترمیمی که برآمده از «همبستگی زاینده تقسیم کار» است. به بیان دورکیم:

اعمالی که در حقوق تنبیهی جرم شمرده شده‌اند دو نوع‌اند: یا در برابر عاملی که آنها را به انجام می‌رساند و در برابر نوع جمعی، بیانگر ۱. نوعی ناهمانندی بسیار بارزند، یا ۲. اندام اجرایی وجدان جمعی را جریحه‌دار می‌کنند. پس نیرویی که جرم جریحه‌دارش کرده نیرویی واحد است؛ این نیرو محصول اساسی‌ترین همانندی‌های اجتماعی است و نقش وی آن است که انسجام اجتماعی ناشی از این همانندی‌ها را حفظ کند. حقوق کیفری نگهبان همین نیرو در برابر هر نوع عملی است که تضعیف‌کننده آن است و این کار را به دو طریق انجام می‌دهد: هم از هر یک از ما می‌خواهد حداقل همانندی‌هایی را حفظ کنیم که بدون آنها وجود هر فرد خطری برای وحدت پیکر اجتماعی خواهد بود و هم علاوه بر تضمین این همانندی‌ها، ما را و می‌دارد تا نماد بیانگر آنها، نمادی که ملخص وجود آنها است، محترم بشمریم (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۹۸).

قواعد حقوق ترمیمی از حدود وجدان جمعی در می‌گذرند (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۱۰۵)؛ اما جامعه در تمام روابط و مناسبات مربوط به حقوق ترمیمی حضور دارد و از طریق اقدام‌های ویژه‌ای که مأمور نمایندگی وی هستند دخالتی کمابیش شدید یا کمابیش فعال دارد (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۱۰۶)؛ اما بخشی از این حقوق مربوط است به «روابط سلبی» که هم در پیوند اشیاء با اشخاص (حقوق عینی یا حقوق اموال مانند حق مالکیت) و هم در پیوند اشخاص با یکدیگر (حقوق دینی یا حقوق اشخاص ناشی از اموال) ایجاد می‌شود. بخش دیگری از این حقوق مربوط است به «روابط ایجابی» و قواعدی که بیانگر شیوه‌های همکاری یعنی نحوه تنظیم روابط و مناسبات زاینده تقسیم کار است. این قواعد حقوق ترمیمی شامل حقوق خانوادگی، حقوق

قراردادها، حقوق تجارت، حقوق تشریفاتی^۱، حقوق اداری و حقوق اساسی است (دورکیم، ۱۳۹۴، صص. ۱۰۷-۱۱۲).

این مجموعه قواعد حقوق ترمیمی، نحوه همکاری تعداد زیادی از نقش‌های اجتماعی را تعیین می‌کنند و هر قدر نقش‌ها تخصصی‌تر باشند از وجدان جمعی بیشتر برکنار خواهند ماند؛ البته اقتدار این نوع قواعد هم، مانند اقتدار قواعد کیفری، از عقیده مردم ریشه می‌گیرد؛ اگرچه عقیده‌ای که دامنه محدودی در جامعه دارد و از عمومیت برخوردار نیست (دورکیم، ۱۳۹۴، صص. ۱۱۵-۱۱۶). پس حقوق ناظر به همکاری در جامعه نقشی بر عهده دارد مشابه نقش دستگاه اعصاب در بدن (Durkheim, 2013, p. 100)؛ بنابراین از منظر جامعه‌شناسی حقوق دورکیم، «حفظ وحدت پیکر اجتماعی» بر عهده حقوق تنبیهی و «تعیین نحوه همکاری نقش‌های اجتماعی» بر عهده حقوق ترمیمی است. و در نتیجه «الزام/ اجبار» اجتماعی از طریق این مجموعه قواعد حقوقی بر افراد تحمیل می‌شود. دورکیم سازوکار تحمیل و البته ضمانت اجرای آن را به «اندام اجرایی وجدان جمعی» و «اندام‌های ویژه نماینده جامعه» تعبیر کرده است که هر دو تعبیر به «تمرکز» و «سازمان‌یافتگی» اشاره دارند و می‌توان آنها را با توجه به تعابیر رایج در جامعه‌شناسی معاصر، دیوان‌سالاری و دولت مدرن نامید. با توجه به استدلال دورکیم درباره جایگاه ممتاز حقوق (و قانون وضعی) نسبت به دیگر قواعد نظارت اجتماعی و تأکید او بر نگرهبانی از اندام اجرایی وجدان جمعی (یا دیوان‌سالاری و دولت مدرن) مشاهده می‌شود که دورکیم برای پیمودن مسیر استقلال نظام حقوق دو گام به این ترتیب برداشته است: یکم. انحصار حقوق در قانون وضعی، و دوم. واگذاری ضمانت اجرا به اندام اجرایی وجدان جمعی؛ البته این دو گام هنوز برای فراهم شدن شرایط امکان واردات قانون کافی نیست. این گام سوم را در ادامه بررسی می‌کنیم.

۵-۳. انحصار ضمانت اجرا در دولت

پس از آشنایی با گام یکم و دوم در این مسیر، برای پاسخ دادن به این پرسش که مبتنی بر دیدگاه دورکیم - که دولت را کارگزار وجدان جمعی و شرایط اخلاقی جامعه می‌داند - واردات قانون چگونه می‌تواند امکان‌پذیر باشد استدلال او درباره تناسب مجازات با جرم بررسی می‌شود.

1. droit de procédure

دورکیم توضیح می‌دهد عمل به این دلیل مجرمانه است که وجدان جمعی را جریحه‌دار می‌کند یعنی «ما عمل را جرم می‌دانیم به‌خاطر آنکه محکوم و سرکوباش می‌کنیم» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۷۸). به‌بیان دیگر، اعمال مجازات نشان می‌دهد که وجدان جمعی یک عمل را جرم می‌داند و اگر وجدان جمعی برای عملی مجازات لحاظ نکند آن عمل جرم نخواهد بود. او در ادامه می‌نویسد: «مواردی وجود دارد که تبیین فوق برای بیان آن‌ها کافی به‌نظر نمی‌رسد. اعمالی وجود دارد که در عقیده عمومی چندان مطرود و محکوم نیستند؛ اما به‌شدت سرکوب می‌شوند» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۷۹). سپس مثال‌هایی از مجازات مربوط به نقض ممنوعیت صید و شکار، تخلف از مقررات عبور و مرور، و اختلاس از اموال عمومی را مطرح می‌کند که مجازات به نسبت شدید دارد ولی درباره آنها «عقیده عمومی گرچه مخالف مجازات نیست؛ اما اگر به حال خودش رها شود یا اصلاً خواهان آن نخواهد بود یا سخت‌گیری کمتری نشان خواهد داد. پس به این نتیجه می‌رسیم که در تمامی مواردی از این نوع، مجرمیت ناشی از احساسات جمعی جریحه‌دار شده، یا به‌طور کامل ناشی از آن، نیست بلکه علتی دیگر دارد» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۷۹).

دورکیم در جستجوی علت این نوع از مجازات می‌نویسد: «همه‌اعمالی که به‌عنوان مثال نام بردیم خصلت مشترکی دارند و آن این است که مخالف نظر یکی از اندام‌های مدیریت حیات اجتماعی‌اند» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۸۰). و ادامه می‌دهد که ما با دو نوع جرم با دو علت متفاوت سروکار نداریم بلکه این دوگانگی ظاهری است و «آن قدرت واکنشی که خاص دولت است از لحاظ ماهیت باید همان قدرتی باشد که به نحو پراکنده و نامتشکل در تمامی جامعه وجود دارد» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۸۰). او در ادامه درباره این یگانگی چنین استدلال می‌کند:

آن قدرت حیاتی‌ای که در وجدان جمعی نهفته است به قدرت اداری منتقل می‌شود، همان‌طور که معانی به کلمات بیان‌کننده آنها منتقل می‌گردد، و بدین‌سان قدرت اداری خصلتی پیدا می‌کند که نظیر ندارد. قدرت اداری در این حالت دیگر در حکم یک نقش اجتماعی کم‌وبیش مهم نیست بلکه در حکم شکل مجسم نوع اجتماعی^۱ است و بنابراین از همان اقتداری برخوردار می‌شود که نوع اجتماعی بر وجدان همگان اعمال می‌کند، و نیرومندی‌اش از همین جا است. قدرت اداری همین که شکل گرفت، بدون آن که از سرچشمه‌ای که از آن منشعب شده یا همچنان از

۱. از این «شکل مجسم نوع اجتماعی» به «هیئت اجتماعی» (جوان، ۱۳۲۷، ص. ۶۴) تعبیر کرده‌اند.

آن تغذیه می‌شود جدا گردد، به عاملی مستقل در حیات اجتماعی تبدیل می‌شود که می‌تواند خودبه‌خود و درست به‌خاطر موقعیت برترش حرکاتی خاص خویش و بدون ارتباط با هیچ انگیزه خارجی ایجاد کند (دورکیم، ۱۳۹۴، صص. ۸۰-۸۱).

مطابق با استدلال دورکیم، دولت علاوه بر نقش ضمانت اجرا (یعنی انجام اجرایی وجدان جمعی)، در نقش ایجادکننده قاعده هنجاری نیز عمل می‌کند. این موقعیت برتر، نه تنها به دولت اجازه می‌دهد در استقلال از زندگی اجتماعی برای جامعه قواعد هنجاری وضع کند بلکه به تدریج دولت را به تنها ضمانت اجرای متمرکز تبدیل می‌کند. استدلال دورکیم درباره مسیر تمرکز ضمانت اجرا در دولت، ضمن بحث درباره تکامل جوامع بیان شده است.

دورکیم با تشبیه دولت به دستگاه مغز در جانداران، اشاره می‌کند که در گذار از جوامع قطعی به جوامع سازمان‌یافته کنونی، اندام‌های محلی در اندام مرکزی ادغام می‌شوند و «هر قدر جوامع تکامل‌یافته‌تر باشند بر حجم و اهمیت این نوع ادغام اندام‌های محلی در اندام مرکزی بیشتر افزوده خواهد شد» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۱۹۶) و چنین ادامه می‌دهد که «مقصود ما این نیست که دولت معمولاً همه اندام‌های اداری جامعه را از هر قسم که باشند در خودش ادغام می‌کند بلکه فقط آن نوع اندام‌هایی را جذب می‌کند که ماهیت آنها مانند خود او است، یعنی جنبه نظارت بر حیات عمومی را دارند. و آن نوع اندام‌هایی که نقش‌های ویژه‌ای دارند، مانند نقش‌های اقتصادی، در خارج از دایره نفوذ دولت قرار می‌گیرند» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۱۹۶). دقت در این استدلال نشان می‌دهد که دورکیم معتقد است در جوامع برتر به لحاظ تکاملی، سازوکارهای نظارت اجتماعی بیرون از دولت (یعنی آنچه حقوق فرو ملی نامیده می‌شود) در دولت منحل شده و دولت تنها ضمانت اجرا خواهد بود.

دورکیم این استدلال را در رد نظر اسپنسر مطرح کرده است که معتقد بود دولت در جوامع برتر به لحاظ تکاملی، فقط دو نقش تأمین عدالت و اداره امور جنگی را بر عهده دارد و تصریح می‌کند: «آن دولتی که آقای اسپنسر آن را کمال مطلوب می‌داند در واقع شکل ابتدایی دولت است» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۱۹۴). دورکیم می‌نویسد: «اسپنسر گمان می‌کند که این قانون عام را از جریان توسعه تاریخی استنتاج کرده است» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۱۹۳)؛ اما وی استدلال می‌کند که دلایل اسپنسر «برهان به معنای علمی کلمه نیست» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۱۹۴) و «ابعاد کنونی اندام حکومتی را در حکم امر میرایی دانستن که دست اتفاق آن را بدین صورت درآورده است با هیچ نوع روش علمی جور در نمی‌آید» (دورکیم، ۱۳۹۴،

ص. ۱۹۵). دورکیم برای رد دلایل اسپنسر اشاره می‌کند که «بر پایه تجارب تاریخی» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۱۹۵) درباره افزایش نقش دولت در جوامع کنونی استدلال کرده است و علاوه بر آن با رجوع به تشبیه دستگاه مغز می‌نویسد: «هیچ بافتی از بدن نیست که به نحوی تابع نظم و انضباط مغزی نباشد و سیطره مغز بر بدن هر قدر جانور تکامل یافته‌تر باشد گسترده‌تر و عمیق‌تر است؛ زیرا نقش واقعی مغز نظارت و فرمانروایی، آن هم نه فقط بر روابط بدن با خارج بلکه بر مجموعه حیات است» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۱۹۸).

اسپنسر با توجه به کمال مطلوبی که منظور دارد در جوامع کنونی دولت را رو به افول می‌داند (که اگرچه هنوز افول نکرده اما در آینده افول خواهد کرد)؛ اما دورکیم با توجه به کمال مطلوبی که منظور دارد در جوامع کنونی دولت را شکل مجسم نوع اجتماعی می‌داند.^۱ دورکیم با اشاره به سرچشمه دوگانه زندگی اجتماعی (همبستگی ناشی از همانندی و همبستگی ناشی از تقسیم کار اجتماعی) تأکید می‌کند که «هر جامعه‌ای، جامعه‌ای اخلاقی است» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۲۰۰) و در رد کمال مطلوب منظور اسپنسر می‌نویسد:

ایجاد تقابل میان جامعه‌ای که برخاسته از باورهای مشترک است با جامعه‌ای که بر پایه همکاری قرار دارد، و تصور اینکه تنها جامعه نوع نخست جامعه‌ای اخلاقی است و جامعه نوع دوم فقط نوعی گروه‌بندی اقتصادی است، کاری خطا و تصویری باطل است. درواقع، همکاری هم اخلاق درونی و ذاتی خود را دارد. تنها چیزی که باید در نظر گرفت، [...] این است که اخلاق مورد بحث در جوامع کنونی ما هنوز به مرحله کامل گسترشی که زمینه‌های لزوم آن از هم‌اکنون فراهم است، نرسیده است (دورکیم، ۱۳۹۴، صص. ۲۰۰-۲۰۱).

دورکیم در توضیح این مطلب که دولت نه فقط یک نقش اجتماعی کمابیش مهم بلکه شکل مجسم نوع اجتماعی است به نقل از اگوست کنت می‌نویسد: دولت یا حکومت اندام ویژه‌ای است که «وظیفه آن مراقبت در ایجاد و حفظ وحدت اجتماعی خواهد بود» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۳۱۷). سپس ادامه می‌دهد: «این دریافت، از نظر من، نخستین بنیان مثبت و عقلانی نظریه بنیانی و انتزاعی حکومت به معنای خاص کلمه را تشکیل می‌دهد و این شریف‌ترین و کامل‌ترین نوع بیان گسترش علمی

۱. این تفاوت تصور دورکیم و اسپنسر درباره دولت، با تفاوت دو نظام حقوق رومی - ژرمنی و کامن‌لا سازگار است. و این تفاوت را در دو برداشت متفاوت از حاکمیت قانون در حقوق عمومی فرانسه و انگلستان هم می‌توان ردیابی کرد.

حکومت است و منظور از آن به‌طور کلی عبارت است از واکنش ضروری عام کل دستگاه اجتماعی در قبال اجزایش، واکنشی که نخست خودانگیخته است؛ اما اندک اندک تحت نظم و قاعده درمی‌آید» (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۳۱۷).

بدین ترتیب دورکیم با پیش‌فرض ضرورت تکاملی تمرکز سازوکارهای نظارت اجتماعی و ضمانت اجرای قواعد حقوق در دولت، به دفاع از انحلال حقوق خودجوش و انحصار ضمانت اجرای قواعد حقوقی در دولت پرداخته و با برداشتن این گام سوم با دیدگاه اثبات‌گرایی حقوقی همراه شده و در نتیجه مسیر واردات قانون را هموار می‌نماید.

با توجه به مطالب بالا مراحل پاسخ به این ترتیب آشکار شده که استدلال نظری در دفاع از: یکم. انحصار حقوق در قانون وضعی، و دوم، انحصار ضمانت اجرای قواعد حقوق در دولت مدرن این نتیجه را در پی دارد که مبنای اعتبار حقوق از جامعه به دولت منتقل شده و قانون وضعی به عنصر اصلی نظام حقوق تبدیل می‌شود و این نظام حقوق متکی به دولت را می‌توان به کمک واردات قانون وضعی از اروپا ایجاد و مستقر نمود. اگر دولت مدرن را دارای سه شاخه ایجاد قانون و اجرای اداری و قضایی قانون بدانیم این استدلال نظری را می‌توان زمینه اقدام عملی برای واردات دیوان‌سالاری (سازوکار اجرای اداری و قضایی قانون) و دفاع از واردات قانون اروپایی دانست.

نتیجه‌گیری

در ایران عصر مشروطه که خواست تغییر نظم اجتماعی قدیم پیگیری می‌شده است با ملاحظه بنیان استدلال نظری مؤید واردات قانون (یا به‌بیان دیگر امکان نظری نادیده گرفتن جامعه) در پی انقلاب و ایجاد نظام سیاسی جدید، واردات قانون نیز ممکن بوده و نظام حقوق جدید می‌تواند استقرار یافته و مدعی اعتبار و ابزار استیلا بر جامعه باشد تا هدف اصلاح اجتماعی و رسیدن به پیشرفت را محقق نماید؛ زیرا می‌توان گفت: «قانون‌گذاری روشن‌ترین راهی است که از طریق آن اراده سیاسی به واسطه حقوق بر تغییر اجتماعی مؤثر واقع می‌شود» (سلزنیک، ۱۳۷۸، ص. ۱۶۰).

این اقدام عملی که تلاش برای نوسازی از بالا یا تجدد آمرانه خوانده شده است از مسیر کشمکش میان توسعه‌گران متجدد ایران عبور کرده که در دفاع از دیوان‌سالاری و تمرکزگرایی همداستان بوده‌اند. دیوان‌سالاری به‌معنای «دستگاه سازمانی دولت» که به دولت «استقلال دیوان‌سالارانه» می‌بخشد، عنصر اصلی

تشکیل‌دهنده ساختار درونی دولت است (ابراهیم‌بای سلامی، ۱۳۸۶، صص. ۱۶۰-۱۶۲). و تکوین مناسبات دولت و جامعه در ایران معاصر را می‌توان در آن سابقه تاریخی عصر مشروطه سراغ گرفت که «با تداخل دو گفتمان رقیب پدر تاجدار و مام میهن، نظام مشروطیت استقرار یافت. این دو گفتمان به‌دلیل اشتراک در گرایش تمرکزگرا، نخبه‌گرا و دیوان‌سالارانه در چارچوب مبانی «تنظیمات» برای سازگاری با شرایط جدید تلاش می‌کردند (ناطق و توفیق، ۱۳۹۶، ص. ۱۷۲).

ضمن پیمودن این مسیر است که قدرت عمومی در دو بعد حکومت و حاکمیت با اقتباس از اروپای غربی در ایران رایج شده و قانون وضعی و نظام حقوق به‌منزله ابزار تغییر اجتماعی و استیلا بر جامعه ظاهر می‌شود؛ البته پیروان اندیشه دورکیم در حقوق عمومی فرانسه برای محدود کردن دولت راه‌هایی را عرضه کرده‌اند. لئون دوگی با اشاره به این مطلب که حقوق عمومی حقوق دولت است می‌نویسد: «اصلی که برای محدودیت اختیارات دولت می‌توان در نظر گرفت نظم حقوقی^۱ می‌باشد» و این نظم تضمین شده است: ۱. توسط افکار عمومی، و ۲. توسط مرجع قضایی عالی کاملاً مستقل، بی‌طرف و واجد صلاحیت (دوگی، ۱۳۹۳، صص. ۱۹۰-۱۹۹). این دیدگاه به مکتب بوردو در حقوق عمومی فرانسه مشهور است. دیدگاه دیگر به مکتب تولوز مشهور شده و با طرح مفهوم «اقتدار عمومی» و «نهاد» بر محدود کردن دولت تأکید دارد (ربیع‌زاده، ۱۳۹۸، ص. ۴۹).

در ایران نیز به پیروی از بحث‌های مطرح شده در فرانسه این دو مؤلفه تضمین، بسیار طرح و بحث شده؛ اما تا کنون بحثی درباره امتناع واردات قانون برای محدود کردن نظام حقوق به‌منزله ابزار دولت برای استیلا بر جامعه ارائه نشده است. بهره‌گیری از ظرفیت‌های مندرج در فرهنگ و تمدن ایران اسلامی برای حل دو مشکل اصلی خاستگاه قانون و مرجع قانون‌گذار می‌تواند راهبرد مطلوب برای کاهش شکاف میان قانون مصوب و زندگی اجتماعی باشد که اهتمام به رفع آنها در «تعیین حدود اختیارات و صلاحیت مراجع وضع قوانین و مقررات» از یک‌سو و «جلب مشارکت حداکثری مردم، ذی‌نفعان و نهادهای قانونی مردم‌نهاد تخصصی و صنفی در فرایند قانون‌گذاری» از سوی دیگر در چهارچوب سیاست‌های کلی مطرح شده است. کوششی که بحث درباره امتناع واردات قانون می‌تواند راه را برای انجامش هموار نماید.

درباره تاریخ حقوق عمومی در ایران دوران اسلامی می‌توان به اجمال گفت که محدودکننده و قیدگذار بر حاکمان در دوران مذهب عامه سخنگویان وجدان ایران (فردوسی، مولوی، سعدی و حافظ به عقیده محمدعلی اسلامی ندوشن که داریوش شایگان به این چهار تن خیام را هم افزوده و از پنج اقلیم حضور نوشته) و در دوران مذهب خاصه نهادهایی مانند فرقه‌های تصوف و سپس مرجعیت شیعه بوده است. یا به گفته مصطفی رحیمی (۱۳۵۷، ص. ۴۲) «قدرت حکومت به‌وسیله دین و آداب و رسوم ایرانی محدود می‌شده است». آن‌طور که حاجی‌ناصری و خضری (۱۴۰۱) اختلال کارکردی در نهاد دولت را «فرصت ساختاریابی» تلقی کرده‌اند، می‌توان این فرصت را برای تغییر نظام قانونگذاری با هدف تحقق «سیاست‌های کلی» غنیمت دانست.

یافته‌های مقاله حاضر نشان می‌دهد که در ایران معاصر، حقوق از پیوند با زندگی اجتماعی جدا شده و در نسبت با قدرت سیاسی بازسازی گردیده است. در مسیر تحقق بند ۵ و بند ۹ «سیاست‌های کلی نظام قانون‌گذاری» برای پیوند دادن حقوق با جامعه، رفتن به سراغ میراث تاریخ تمدنی و فرهنگی ایران ضرورت دارد که این میراث تاریخی، نه زرادخانه‌ای برای بهره‌گیری در کشمکش‌های هویتی متکی به دولت و قدرت سیاسی بلکه گنجینه‌ای برای نوسازی تاریخی و تمدنی مبتنی بر جامعه و زندگی اجتماعی باشد.

فهرست منابع

- ابراهیم‌بای سلامی، غلام‌حیدر (بهار ۱۳۸۶). مناسبات دولت و جامعه از دیدگاه جامعه‌شناسی. *نامه علوم اجتماعی*، دوره ۳۰ (۰)، صص. ۱۷۵-۱۵۱.
- باتامور، تام (۱۳۷۸). *جامعه‌شناسی سیاسی* (ترجمه منوچهر صبوری کاشانی)، تهران: انتشارات کیهان.
- بدیع، برتران (۱۳۸۰). *دو دولت* (ترجمه احمد نقیب‌زاده). تهران: باز.
- جوان، موسی (۱۳۲۷). *مبانی حقوق، جلد دوم*. تهران: مولف.
- حاجی‌ناصری، سعید و خضری، احسان (اردیبهشت ۱۴۰۱). تأملی انتقادی بر ایده فروپاشی سیاسی و اجتماعی در ایران کنونی. *فصلنامه راهبرد اجتماعی فرهنگی*، ۱۱ (۱)، شماره پیاپی ۴۲، صص. ۳۴۶-۳۱۵.
- حدادی، علیرضا و دادگستر، سیدمحمدرضا (اردیبهشت ۱۴۰۲). بررسی شأنیت اجتماعی در تفکیک مکاتب توسعه و سیاست‌های کلی برنامه‌های شش‌گانه توسعه ج.ا. ایران. *فصلنامه راهبرد اجتماعی فرهنگی*، ۱۲ (۱)، شماره پیاپی ۴۶، صص. ۱۱۲-۶۷.
- دورکیم، امیل (۱۳۸۷). *قواعد روش جامعه‌شناسی* (ترجمه علی‌محمد کاردان)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دورکیم، امیل (۱۳۹۴). *درباره تقسیم‌کار اجتماعی* (ترجمه باقر پرهام)، ویراست دوم. تهران: نشر مرکز.
- دورکین، رونالد (۱۳۸۱). *حقوق و اخلاق*. در محمد راسخ (نویسنده و مترجم)، *حق و مصلحت: مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش*؛ جلد ۱ (صص. ۷۳-۷۶). تهران: طرح نو.
- دوگی، لئون (۱۳۹۳). *دروس حقوق عمومی* (ترجمه محمدرضا ویژه)، تهران: میزان.
- ربیع‌زاده، علی (۱۳۹۸). *نگرشی نوین به بنیادهای نظری حقوق عمومی*، تهران: دانشگاه امام صادق.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۵۷). *قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی*، تهران: امیرکبیر.
- زرنگ، محمد (۱۳۸۱). *تحول نظام قضایی ایران، جلد اول: از مشروطه تا سقوط رضاشاه*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- زندیه، حسن (۱۳۹۲). *تحول نظام قضایی ایران در دوره پهلوی اول*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

ساکت، محمدحسین (۱۳۸۷). حقوق‌شناسی؛ دیباچه‌ای بر دانش حقوق. تهران: نشر ثالث.

ساکت، محمدحسین (۱۳۷۰). نگرشی تاریخی به فلسفه حقوق. تهران: جهان معاصر. سلزنیک، فیلیپ (مرداد و شهریور ۱۳۷۸). جامعه‌شناسی حقوق (۲) (ترجمه مسعود حبیبی مظاهری). مجله کانون، سال چهل و سوم، شماره ۱۴، صص. ۱۶۶-۱۴۷.

شهبابی، مهدی (پاییز ۱۳۹۴). کثرت‌گرایی حقوقی؛ تأملی در چیستی مبنای التزام‌آوری قاعده حقوقی و متغیرهای تحول نظام حقوقی. فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال هفدهم، شماره ۴۸، صص. ۱۳۷-۱۶۷.

شهبابی، مهدی (بهار ۱۳۹۰). فرایند اجتماعی شدن حقوق و تأثیر آن بر نظام حقوقی. فصلنامه حقوق، دوره ۴۱، شماره اول، صص. ۲۷۷-۲۵۹.

صانعی، پرویز. (۱۳۸۱). حقوق و اجتماع؛ رابطه حقوق با عوامل اجتماعی و روانی. تهران: طرح نو.

ضرغام‌افشار، محمدتقی و شیخی، سینا و قیدرلو، کمیل (دی ۱۴۰۲). آسیب‌شناسی سیاست‌گذاری در ایران؛ با تأکید بر امر اجتماعی. فصلنامه راهبرد اجتماعی فرهنگی، ۱۲ (۴)، شماره پیاپی ۴۹، صص. ۱۲۲۱-۱۲۵۰.

طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۲). مبنای نظریه مشروطه‌خواهی. تهران: مینوی خرد. غنی‌زاده، پیام و مرتضویان، سیدعلی (تیر ۱۳۹۸). چالش حاکمیت قانون در عصر پدرسالاری جدید در ایران (۱۲۹۹-۱۳۵۷) و راهبرد اراده عمومی برای حکومت قانونمند. فصلنامه راهبرد اجتماعی فرهنگی، ۸ (۱)، شماره پیاپی ۳۰، صص. ۲۶۴-۲۳۵.

کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۳). مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، تهران: شرکت سهامی انتشار.

کاتوزیان، ناصر (تابستان و پاییز ۱۳۷۹). نقد قانون‌گرایی افراطی. مجله نقد و نظر، شماره ۲۳ و ۲۴، صص. ۴۹۰-۵۰۶.

کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷). فلسفه حقوق؛ جلد ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار. کویانی، کورش (۱۳۹۴). حقوق و لوازم بومی‌سازی آن. در احمد گل‌محمدی (گردآورنده)، مجموعه مقالات بومی‌سازی علوم انسانی در ایران (صص. ۲۵۹-۲۶۹). تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.

کرایب، یان. (۱۳۸۲). نظریه اجتماعی کلاسیک (ترجمه شهناز مسمی‌پرست). تهران: آگه.

- کسروی، احمد (۱۳۲۴). *قانون دادگری*. تهران: مولف.
- کلسن، هانس. (۱۳۹۴). *نظریه محض حقوق و دولت* (ترجمه محمدحسین تمدن جهرمی). تهران و قم: سمت، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- گل محمدی، احمد (۱۳۹۲). *چیستی، تحول، و چشم‌انداز دولت*. تهران: نشر نی.
- گوروویچ، ژرژ (۱۳۵۲). *درآمدی به جامعه‌شناسی حقوقی* (ترجمه حسن حبیبی). تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- لوی برول، هانری (۱۳۸۸). *جامعه‌شناسی حقوق* (ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت-پناهی)، چاپ یازدهم. تهران: میزان.
- مارکس، کارل (۱۳۹۶). *مقدمه کوششی در نقد اقتصاد سیاسی*. در باتامور و روبل (گزینش و پیش‌گفتار) و پرویز بابایی (مترجم)، *گزیده نوشته‌های مارکس در جامعه‌شناسی و فلسفه اجتماعی*. تهران: انتشارات نگاه.
- مارمور، آندر (۱۳۹۲). *فلسفه حقوق* (ترجمه سعید عابدی و مجید نیکویی). تهران: نگاه معاصر.
- ناطق، فرجاد و توفیق، ابراهیم (پاییز ۱۳۹۶). *تبارشناسی جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران: تاملی در مناسبات دولت، جامعه و نظام سرمایه‌داری سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲*. *فصلنامه دولت‌پژوهی*، دوره ۳، شماره ۱۱، صص. ۱۶۱-۱۹۹.
- نجفی‌خواه، محسن (۱۳۸۳). *تفاوت فقه و حقوق از نظر مبانی، منابع و روش*. رساله دکتری، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- ویژه، محمدرضا (بهار و تابستان ۱۳۹۲). *تحلیلی بر روابط دولت و نظم حقوقی*. *مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز*، دوره پنجم، شماره اول، صص. ۱۴۷-۱۷۳.
- وینسنت، اندرو (۱۳۷۶). *نظریه‌های دولت* (ترجمه حسین بشیریه). تهران: نشر نی.
- هابرماس، یورگن (۱۳۹۴). *نظریه کنش ارتباطی* (ترجمه کمال پولادی)، ویرایش دوم. تهران: نشر مرکز.
- هارت، هربرت (۱۳۹۰). *مفهوم قانون* (ترجمه محمد راسخ)، تهران: نشر نی.
- هایک، فریدریش (۱۳۸۰). *قانون، قانون‌گذاری و آزادی*، جلد اول (ترجمه مهشید معیری و موسی غنی‌نژاد). تهران: طرح نو.
- یوناس، فریدریش (۱۳۸۹). *تاریخ جامعه‌شناسی*، جلد دوم (ترجمه عبدالرضا نواح). اهواز: رسش.

- Durkheim, Émile (1893). *De la Division du Travail Social*. Paris: Félix Alcan.
- Durkheim, Emile (2013). *The Division of Labour in Society* (2nd Ed. Edited by Steven Lukes and Translation by W. D. Halls). UK: Palgrave Macmillan.
- Schmitt, Carl (2004). *On the Three Types of Juristic Thought* (translated by Joseph W. Bendersky). USA: Praeger Publishers.

References

- Badie, Bertrand (2001). *The Two States* (translated by Ahmad Naghibzadeh). Tehran: Baaz Publishers. (In Persian)
- Bottomore, Thomas (2004). *Political Sociology* (translated by Manuchehr Saburi Kashani), 4th Print. Tehran: Keyhan Publications. (In Persian)
- Craib, Ian (2003). *Classical Social Theory* (translated by Shahnaz Mosammapparast). Tehran: Agah Publishers. (In Persian)
- Duguit, Léon (2014). *Lessons in General Public Law* (translated by Mohammadreza Vijeh), 2nd Print. Tehran: Mizaan Publishers. (In Persian)
- Durkheim, Émile (1893). *De la Division du Travail Social*. Paris: Félix Alcan.
- Durkheim, Émile (2008). *The Rules of Sociological Method* (translated by Alimohammad Kardan), 8th Print. Tehran: Tehran University Publications. (In Persian)
- Durkheim, Emile (2013). *The Division of Labour in Society* (2nd Ed. Edited by Steven Lukes and Translation by W. D. Halls). UK: Palgrave Macmillan.
- Durkheim, Émile (2015). *The Division of Labour in Society* (translated by Bagher Parham), 6th Print of 2nd Ed. Tehran: Markaz Publishers. (In Persian)
- Dworkin, Ronald (2002). Law and Morality. In Mohammad Rasekh (Translator), *Rights and interests: essays in jurisprudence and philosophy of rights and values* (Vol. 1, pp. 73-76). Tehran: Tarh-e Now Publications. (In Persian)
- Ebrahimbay Salami, Gholamheydar (2007). Relations between State and Society from the Perspective of Sociology. *Journal of Social Sciences Letter*, 30 (0): 151–175. (In Persian)
- Ghanizadeh, Payam & Mortazavian, S. Ali (2019). The Challenge of the Rule of Law in the Era of Neo-Patriarchy in Iran (1920-1979) and the Strategy of General Will for a Rule-Based Government. *Social and*

- Cultural Strategy Journal*, 8 (1): 235–264. (In Persian)
- Golmohammadi, Ahmad (2013). *The Nature, Change and Vision of the State*. Tehran: Ney Publishers. (In Persian)
- Gurvitch, Georges (1973). *Sociology of Law* (translated by Hasan Habibi). Tehran: Social Studies and Research Institute. (In Persian)
- Habermas, Jurgen (2015). *The Theory of Communicative Action* (translated by kamal Puladi), 2nd Print of 2nd Ed. Tehran: Markaz Publishers. (In Persian)
- Haddadi, Alireza & Dadgostar, Mohammadreza (2023). Investigating social dignity in the separation of development schools and the general policies of the six development programs of Islamic Republic of Iran. *Social and Cultural Strategy Journal*, 12 (1): 67–112. (In Persian)
- Hajinaseri, Saeed & Khezri, Ehsan (2022). A critical reflection on the idea of political and social collapse in current Iran. *Social and Cultural Strategy Journal*, 11 (1): 315–346. (In Persian)
- Hart, H. L. A. (2011). *The Concept of law* (translated by Mohammad Rasekh), 2nd Print. Tehran: Ney Publishers. (In Persian)
- Hayek, Friedrich (2001). *Law, Legislation and Liberty; Vol.1* (translated by M. Moayyeri & M. Ghaninejad). Tehran: Tarh-e Now Publications. (In Persian)
- Javan, Musa (1948). *The Foundations of Law* (Vol. 2). Tehran: Author. (In Persian)
- Jonas, Friedrich (2010). *History of Sociology; Vol.2* (translated by Abdolreza Navah). Ahvaz: Rasesh Publications. (In Persian)
- Kasravi, Ahmad (1945). *Law for Justice*, 2nd Print. Tehran: Author. (In Persian)
- Katouzian, Naser (1998). *Philosophy of Law* (Vol. 1), 3rd Print. Tehran: Publishing Company. (In Persian)
- Katouzian, Naser (2000). Critique of extreme Legalism. *Critique and Opinion Magazine*, No. 23&24: 490–506. (In Persian)
- Katouzian, Naser (2014). *Introduction to the Science of Law and the Study of Iran's Legal System*, 97th Print. Tehran: Publishing Company. (In Persian)
- Kaviani, Korosh (2015). Law and Indigenization Requisites. In Ahmad Golmohammadi (Ed.), *The Collected papers of Humanities Indigenization in Iran* (pp. 259-269). Tehran: Allame Tabatabaei University. (In Persian)
- Kelsen, Hans (2015). *Pure Theory of Law and State* (translated by M. H. Tamaddon jahromi). Tehran: SAMT Publications & Qom: Research Institute of Hawzah and University. (In Persian)
- Levy-Bruhl, Henri (2009). *Sociology of Law* (translated by A. Qazi Shariatpanahi), 11th Print. Tehran: Mizaan Publishers. (In Persian)

- Marmor, Andrei (2013). *Philosophy of Law* (translated by S. Abedi & M. Nikoee). Tehran: Negah-e Moaser Publishers. (In Persian)
- Marx, Karl (2017). A Contribution to the Critique of Political Economy. In Bottomore & Rubel (Eds.) and Parviz Babaei (Translator), *Selected writings in sociology and social philosophy*. Tehran: Negah Publications. (In Persian)
- Najafikhah, Mohsen (2004). *The Difference between Islamic and European Law in terms of Foundations, Resources and Method*. Ph.D. Treatise, Law and Political Science Faculty, Tehran University. (In Persian)
- Nateghi, Farjad & Towfigh, Ebrahim (2017). A Genealogy of the Nationalization of the Iran Oil Industry Movement: A Reflection on the Relations among State, Society and Capitalism 1941 to 1953. *State Studies Journal*, 3 (11): 161–199. (In Persian)
- Rabiezadeh, Ali (2019). *A new approach to the theoretical foundations of public law*, 2nd Print. Tehran: Imam Sadeq University Publications. (In Persian)
- Rahimi, Mostafa (1979). *The Constitution of Iran and the Principles of Democracy*, 3rd Print. Tehran: AmirKabir Publications. (In Persian)
- Saket, M. H. (1991). *A Historical Approach to Philosophy of Law*. Tehran: Jahan-e Moaser Publications. (In Persian)
- Saket, M. H. (2008). *Study of Law; an Introduction to Jurisprudence*. Tehran: Saalet Publishers. (In Persian)
- Saney, Parviz (2002). *Law and Society: on the Relation between Law and social & psychological factors*. Tehran: Tarh-e Now Publications. (In Persian)
- Schmitt, Carl (2004). *On the Three Types of Juristic Thought* (translated by Joseph W. Bendersky). USA: Praeger Publishers.
- Selznick, Philip (1999). Sociology of Law (translated by M. Habibi Mazaheri). *Kanoon Magazine*, 43 (14): 147–166. (In Persian)
- Shahabi, Mehdi (2011). The Process of Law Socialization and its Impacts on Legal System. *Law Quarterly*, 41 (1): 259–277. (In Persian)
- Shahabi, Mehdi (2015). Legal Pluralism; Reflection on the Binding Nature of Legal Rule and Parameters of the Evolution of Legal System. *Public Law Research Journal*, 17 (48): 137–167. (In Persian)
- Tabatabaei, S. Javad (2013). *The Foundations of Constitutionalism Theory*. Tehran: Minoy-e Kherad Publications. (In Persian)
- Vijeh, Mohammadreza (2013). An Analysis of the Relations between State and Legal Order. *Journal of Legal Studies*, 5 (1): 147–173. (In Persian)
- Vincent, Andrew (1997). *Theories of the State* (translated by Hoseyn Bashiryeh). Tehran: Ney Publishers. (In Persian)
- Zandiye, Hasan (2013). *The Change of Iran's Judicial System during the*

first Pahlavi era. Qom: Research Institute of Hawzah and University.
(In Persian)

- Zargham afshar, M. T. & Sheikhi, S. & Gheidarlou, K. (2024). Pathology of policy making in Iran; with an emphasis on the social issue. *Social and Cultural Strategy Journal*, 12 (4): 1221–1250. (In Persian)
- Zerang, Mohammad (2002). *The Change of Iran's Judicial System* (Vol. 1). Tehran: Islamic Revolution Documents Center. (In Persian)